جلسه 16- 1258

**چهار‌شنبه - 14/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استدلال به صحیحه اولی زراره بود بر استصحاب، شبهه ای که بود این بود که شاید لام الیقین عهد ذکری باشد و برگردد به خصوص یقین به وضوء، چون در صحیحه فرمود فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک و لکن ینقضه بیقین آخر، کانه فرموده است که و لاینقض هذا الیقین بالشک، که یقین به وضوء هست.

صاحب کفایه در جواب مطالبی را ذکر فرمود، رسیدیم به جواب سوم ایشان:

جواب سوم این بود که ایشان وفاقا للشیخ الاعظم فرموده اند که فانه علی یقین من وضوئه جزاء حقیقی نیست، بلکه علة الجزاء است، حذف الجزاء و اقیمت العلة مقامه.

این را توضیح بدهیم:

الوجوه المحتملة حول فقرة فانه علی یقین من وضوئه

راجع به این فانه علی یقین من وضوئه چند احتمال هست:

احتمال اول: احتمال مشهور است که ذکر کردیم، که گفته شده فانه علی یقین من وضوئه علت جزاء محذوف است، چون مفاد این صحیحه این است که زراره می گوید فان حُرّک فی جنبه شئ و هو لایعلم به، حضرت فرمود لا، یعنی وضوء بر او لازم نیست، حتی یستیقن انه نام حتی یجئ من ذلک امر بیّن، والا، یعنی وان لم یستیقن انه نام، این الا استثنائیه نیست بلکه این مرکب است از ان و لا، یعنی وان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء، چرا؟ چون این آقا یقین داشت که وضوء دارد نباید یقینش را با شک نقض کند، این علة الجزاء است والا خودش جزاء نیست، چرا؟ برای اینکه جزاء مترتب است بر شرط، در حالی که این آقا یقین دارد به وضوء سابق چه این شرط باشد چه نباشد، استیقن انه نام او لم یستیقن، یقین به وضوء سابق که مترتب نیست بر عدم یقین به نوم، حتی اگر یقین به نوم هم داشته باشد باز یقین دارد به وضوء سابق، ولذا نمی شود فانه علی یقین من وضوئه خودش جزاء باشد، جزاء محذوف است، جزاء این است که ان لم یستیقن انه قد نام فلایجب علیه الوضوء لانه کان علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین بالشک ابدا.

در مقابل این نظر نظرهای دیگری هم هست:

احتمال دوم: اینکه گفته می شود که خود فانه علی یقین من وضوئه جزاء است، نه اینکه جزاء محذوف باشد و این علة الجزاء باشد که اقیمت مقامه.

کسانی که این احتمال را مطرح می کنند یعنی می گویند خود این فانه علی یقین من وضوئه جزاء است، باز دو گروه هستند:

گروهی این فانه علی یقین من وضوئه را إخبار می دانند از یقین سابق به وضوء، گروه دیگری این را انشاء می دانند.

محقق اصفهانی جزء گروه اول است می گوید فانه علی یقین من وضوئه خودش جزاء است در عین حالی که جمله جمله خبریه است، اگر یقین نداشت به اینکه خواب رفته است پس به درستی که او یقین دارد به وضوء سابقش.

می گویند جناب محقق اصفهانی، جزاء باید مترتب بر شرط باشد، مگر می شود جزاء مترتب بر شرط نباشد.

ایشان فرموده این قانون را کی گذاشته؟ اذا کان النهار موجودا فالشمس طالعة، طلوع شمس مگر مترتب هست بر وجود نهار؟ اتفاقا بر عکس است وجود نهار از برکت طلوع شمس است و مترتب بر طلوع شمس است، ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل، اینها چه ترتبی بر هم دارند.

ولذا ایشان فرموده که ما می گوئیم خود فانه علی یقین من وضوئه جزاء است نه علة الجزاء که حذف الجزاء و اقیمت العلة مقامه، بلکه خودش جزاء است، و در عین حال حفظ می کنیم ظهورش را در إخبار از یقین به وضوء سابق.

اقول: این فرمایش محقق اصفهانی که اشکال دارد، چون ترتب مراد ترتب فلسفی نیست، ولو ترتب اثباتی باشد کافی است در ترتب، ترتب معلول بر علت که اذا طلعت الشمس فالنهار موجود این ترتب ثبوتی است، بله منحصر نیست جمله شرطیه به ترتب ثبوتی جزاء بر شرط، اما ترتب اثباتی که باید باشد، والا معنا ندارد بگوئیم اگر شما آدم خوبی هستید پس من آدم بدی هستم، ان کنت رجلا صالحا فأنا رجل طالح، خوب اینها چه ارتباطی با هم دارند، باید یک ارتباطی با هم داشته باشد و یک ترتب اثباتی بینشان حداقل باشد، خوب اذا کان النهار موجودا فالشمس طالعة خوب ترتب اثباتی دارد از باب کشف إنّی وجود نهار از طلوع شمس، در کشف إنّی معلول از علتش خوب علت ترتب اثباتی دارد بر وجود معلول، می گوید اگر روز است پس خورشید طلوع کرده است، و حتی در متلازمین شما علم اجمالی دارید که یکی از این دو آب نجس است، می گوئید اگر آن آب الف پاک باشد پس این آب ب نجس است، ان کان الاناء الاول طاهرا فالاناء الثانی نجس، تلازم اتفاقی است، این هم یک نوع ترتب اثباتی است که اگر اناء الف پاک باشد ثابت می شود که اناء ب نجس است، چون علم اجمالی داریم به نجاست احدهما، اما اینکه هیچ ترتبی نباشد بین جزاء وشرط نه ثبوتا و نه اثباتا، این عرفی نیست، (اثباتا یعنی کشف شرط از وجود جزاء، ولو جزاء علت برای شرط است، ولی در مقام اثبات فعلا ما محتاج شدیم که این شرط بیاید و اثبات کند وجود علت خودش را، ما محتاج شدیم از وجود خودمان که معلول خداست کمک بگیریم برای اثبات وجود خدا، می گوئیم اگر این جهان نظم دارد پس خالقش خداست)، فلا یتم کلام المحقق الاصفهانی.

گروه دوم که فانه علی یقین من وضوئه را جزاء می دانند می گویند این جمله جمله انشائیه است نه جمله خبریه؛ محقق نائینی جزء این گروه دوم است، در منتقی الاصول و همینطور آقای سیستانی در رساله استصحاب هم جزء همین گروه دوم هستند که می گویند جزاء خود همین فانه علی یقین من وضوئه هست، و لکن فرقشان با محقق اصفهانی این است که محقق اصفهانی ظهور این جزاء را در إخبار حفظ می کند، اما گروه دوم می گویند این جمله جمله انشائیه است.

باز این گروه دوم برخی شان مثل ظاهر کلام محقق نائینی در فوائد الاصول می گویند این جمله انشائیه طلبیه است، فانه علی یقین من وضوئه یعنی فانه یبنی علی یقینه بوضوئه، باید طبق یقینش به وضوء عمل کند، جمله انشائیه طلبیه است.

برخی دیگر مثل منتقی الاصول و آقای سیستانی می گویند جمله انشائیه اعتباریه است، فانه علی یقین من وضوئه یعنی اعتبار می کند شارع که این مکلف متیقن به وضوئش هست، هر چه این مکلف می گوید آقا من شاکم در بقاء وضوء، ولی شارع می گوید من اعتبار کردم که تو متیقن به وضوئت هستی، ان لم یستیقن انه نام فانه علی یقین من وضوئه، اگر این شخص یقین به خواب ندارد یقین دارد به اینکه الآن وضوء دارد تعبدا.

پس در مقابل فرمایش مشهور و منهم الشیخ و صاحب الکفایة که گفتند فانه علی یقین من وضوئه جزاء نیست، بلکه جزاء محذوف است، جزاء لایجب علیه الوضوء است، ان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء، و جزاء را حذف کردیم علة الجزاء را جای جزاء نشاندیم که این نظر مشهور هست، تشبیه هم می کنند به آیه "ومن کفر فان الله غنی عن العالمین"، می گویند جزاء این بود که و من کفر فلن یضر الله کفره فان الله غنی عن العالمین، اینجا هم این است که وان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء لانه کان علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین بالشک ابدا، در مقابل این نظر مشهور عرض کردیم دو نظر هست، یکی اینکه بگوئیم خود این فانه علی یقین من وضوئه جزاء است علی اختلاف السلائق، که محقق اصفهانی گفت این جزاء جملةٌ خبریة، برخی گفتند جملةٌ انشائیه، خود اینها هم که گفتند جمله انشائیه است دو گروه شدند، نائینی فرمود جملةٌ انشائیة طلبیة یعنی فانه یجب ان یجری و یبنی علی یقینه السابق باید طبق یقین سابقش عمل کند، انشاء طلب که طلب کرد که لابد ان یعمل علی وفق یقینه بوضوئه سابقا، و صاحب المنتقی و آقای سیستانی هم گفتند نه جملةٌ انشائیة اعتباریة.

احتمال سوم: این است که بگوئیم جزاء ولاینقض الیقین ابدا بالشک است.

سؤال می شود که پس فانه علی یقین من وضوئه چه کاره است؟

گفته شده این تمهید و توطئه ذکر جزاء است، یا متمم شرط است، خیلی فرق نمی کند که بگوئیم توطئة للجزاء یا بگوئیم متمم للشرط، مهم این است که جزاء شد و لاینقض الیقین ابدا بالشک.

اقول: البته شما می دانید که این احتمال اصلا عرفی نیست، چون اینکه فاء بر سر جزاء نیاید بر سر جمله سابقه که توطئه جزاء هست بیاید، آنهم در جزاء بجای فاء واو بکار ببریم، این دیگر خیلی چیز عجیبی است، ان لم یستیقن انه نام اگر می گفت فحیث انه علی یقین من وضوئه لا ینقض الیقین بالشک ابدا، این خوب بود، فاء بر سر آن حیث انه علی یقین من وضوئه در می آوردید اما بر سر لاینقض الیقین نه فاء در می آوردید نه واو، این عرفی است، اما اینکه بیائید سر جزاء واو در بیاورید که ظهور در عطف دارد، بعد بروید آن سر جمله سابقه که توطئه جزاء است فاء در بیاورید، این اصلا غلط من الکلام است، اگر او یقین نداشت که خواب رفته است پس او یقین دارد به وضوء سابقش، اگر بعدش می گفت پس نقض یقین به شک نکند فلاینقض الیقین بالشک، قبول می کردیم می گفتیم جمله اخیره جزاء است، اما اینکه واو بگوید، بگوید یقین به خواب ندارد، اگر یقین به خواب نداشت پس او یقین به وضوء سابقش دارد و نباید یقین به وضوء سابقش را نقض کند با شک، خوب این جمله اخیره که و نباید یقین سابقش را نقض کند با شک این بشود جزاء، این غلط من الکلام است.

احتمال چهارم: بله ما بعدا عرض می کنیم که یک احتمال هست که بگوئیم مجموع الجملتین جزاء است، یعنی یک قیاس که متشکل است از صغری و کبری کل این قیاس شده جزاءِ یک شرط، این غیر از احتمال اخیر است که برخی مطرح کرده اند، این یک احتمال چهارمی است که به ذهن ما می آید دیدم در برخی از کلمات هم هست[[1]](#footnote-1)، ولی نوعا مطرح نشده، این احتمال این است که مجموع الجملتین بشود جزاء.

فرقش یا احتمال قبلی این است که فرض این است در احتمال سوم نگفته که جزاء مشتمل است علی جملتین، بلکه او گفته فانه علی یقین من وضوئه توطئة للجزاء او متمم للشرط، (شرطی که وان لم یستیقن انه نام هست)، خوب این غلط است، اگر اینجور بود سر جزاء که فاء در نیاوردید بلکه فاء را بردید در آن جمله ای که توطئه جزاء است در آوردید بعد یک واو عاطفه هم گذاشته اید اینجا، دیگر بلائی نبوده که سر این جزاء در نیاورده باشید آخرش هم می گوئید این جزاء است، اما آنی که ما عرض می کنیم این است که مجموع الجملتین یک قیاس است می تواند او جزاء باشد، که این احتمال چهارم است.

اما احتمالاتی که در نوع کلمات مذکور است همان سه احتمال اول است، احتمال اول اینکه حذفت الجزاء و اقیمت العلة مقامه که نظر مشهور است که منهم مرحوم شیخ و مرحوم صاحب کفایه، و در معاصرین مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد.

احتمال دوم اینکه فانه علی یقین من وضوئه خودش جزاء باشد، ولذا اگر نمی گفت بعدش که و لاینقض الیقین ابدا بالشک نیازی نبود، بلکه همین که گفت ان لم یستیقن انه نام فانه علی یقین من وضوئه تمام شد، جزاء همین است طبق احتمال دوم که سلائق را در مورد او عرض کردیم.

احتمال سوم اینکه این جمله توطئه جزاء باشد و جزاء لاینقض الیقین بالشک باشد که احتمال موهومی هست.

طبق احتمال سوم فرق نمی کند که شما بیائید بگوئید که جمله فانه علی یقین من وضوئه تمیهد و توطئه للجزاء است یا بگوئید متمم شرط است، مثل ان جاء زید من السفر فکان راکبا فخذ رکابه، این ظاهرش این است که این فکان راکبا می تواند متمم شرط باشد که ولو به فاء عاطفه تتمیم کرده شرط را، اما اگر بگوید ان جاء زید من السفر فحیث انه راکب فخذ رکابه (یا فحیث انه مریض فعالجه)، این ظاهرش این است که تمهید و توطئه جزاء است، خوب اینجا هر دو محتمل هست ولی به نظر ما هر دو احتمال موهوم است، برای اینکه فاء را که بر سر جزاء که شما می گوئید لاتنقض الیقین بالشک است در نیاوردید، حاضر هم نشدید بگوئید هیچی نمی دهیم به جزاء بلکه به آن واو عاطفه دادید، اینکه جزاء نمی شود.

باز تکرار می کنم این سه احتمال غیر از احتمال چهارمی است که ما در دروه سابقه هم گفتیم که باید درباره آن بحث کنیم که می گفتیم مجموع الجملتین جزاء است، یک قیاسی است که جعل جزاءا للشرط، مثل اینکه بگوید ان اتلفت مال زید فقد اتلفت مال مؤمن و من اتلف مال مؤمن فهو له ضامن، خود این قیاس یعنی صغری و کبری مجموع الجملتین جزاء بشود، در این فرض هم ترتب ثبوتی می شود برای آن فرض کرد و هم ترتب اثباتی، اگر اتلاف کنی مال زید را مترتب می شود بر او که این کبری و صغری بر آن صادق است، بعد از اینکه اتلاف کنی مال زید را آنوقت منطبق می شود بر او این کبری و این صغری، و ترتب ثبوتی هم هست، اگر اتلاف نکردی مال غیر را که هیچ، آقا دارد ماشینش را پارک می کند یک صدائی می آید، می گوید نمی دانم خورد به ماشین پشت سری یا نخورد، بعضی ها می گویند چشمهایت را ببند اصلا نگاه نکن بگو انشاء الله که چیزی نشد، که بعضی ها اینجور می گویند که شبهه موضوعیه است فحص لازم ندارد، حالا این تهرب درست است یا نادرست الله اعلم که خیلی ها قبول ندارند می گویند این عقلائی نیست، حالا شما رسیدید می گوئید من کاری ندارم یک چیزی به تو می گویم و می روم، اگر زدی به ماشین این آقا آسیب رساندی فقد اتلفت مال مؤمن و من اتلف مال مؤمن فهو له ضامن، مترتب است بر این اتلاف مال غیر اینکه این کبری و این صغری بر آن مترتب است، ترتب ثبوتی هم هست، در مانحن فیه هم می گوید اگر یقین نداری که خواب رفتی بر تو منطبق است این کبری و این صغری، صغری این است که تو یقین به وضوء سابق داشتی، کبری این است که کسی که یقین سابق دارد با شک لاحق نباید نقضش بکند، اگر یقین نداری به خواب رفتن فانه، این آقایی که یقین ندارد به خواب رفتن حالا که یقین ندارد به خواب رفتن مترتب می شود بر این مطلب انطباق یک کبری ویک صغری بر او، انطباق صغری این است که این آقا یقین به وضوء سابق دارد، وشک لاحقش هم که فرض شد دیگر گفتیم ان لم یستیقن انه نام، اصلا فرض شده که حرّک فی جنبه شئ و هو لم یعلم به حالا هم که امام فرمود اگر یقین نداری خواب رفتی معلوم است که یعنی شک در خواب، می گوید اگر یقین نداری خواب رفتی بر تو منطبق است انطباق یک صغری که تو یقین به وضوء سابق داری و شک در بقاء آن داری، و کبرایی هم هست که بر تو منطبق می شود که ولایجوز نقض الیقین بالشک ابدا.

{سؤال و جواب: خوب آن کبری مقدر است، حالا اگر کبری واضح نبود، مثلا شما رفته اید منطقه مسیحی نشین آنجا ماشینتان را پارک می کنید یک صدائی می آید، دوستتان می گوید اگر زدی به ماشین مردم در اینجا فقد اتلفت مال ذمی، اینجا که دیگر کبرایش واضح نیست باید ذکر کند، می گوید ومن اتلف مال ذمی فهو له ضامن کما لو اتلف مال مؤمن، اینجا که دیگر کبری واضح نیست، مثل ما نحن فیه که کبری واضح نیست، ولاینقض الیقین ابدا بالشک که واضح نبود اگر امام نمی فرمود}.

مشهور بقیه احتمالات را رد کرده اند:

گفته اند احتمال سوم که فانه علی یقین من وضوئه توطئه جزاء باشد درست نیست، چون باید بر سر جزاء فاء در می آمد نه واو، پس درست نیست.

احتمال دوم هم درست نیست، چون اینکه جمله انشائیه باشد و خود فانه علی یقین من وضوئه بشود جزاء، گفته اند خلاف ظاهر است، ظاهر این اخبار است، ظاهر فانه علی یقین من وضوئه این است که دارد خبر می دهد از یقین به وضوء، نه اینکه بگوید من ادعاء می کنم که تو یقین به وضوئت داری فعلا، این خلاف ظاهر است، مخصوصا که بعدش هم باز شک را مطرح کرده است، شما که ادعا می کنید که این آقا یقین دارد به وضوئش پس چرا بعدا باز می گوئی تو شک داری در وضوئت ولاینقض الیقین ابدا بالشک، پس اینکه فانه علی یقین من وضوئه خودش جزاء باشد حالا یا إخبار باشد که محقق اصفهانی می گوید که او مشکلش این بود که مترتب نیست بر شرط، و اگر بگوئید انشاء است خلاف ظاهر است، ظاهرش إخبار از یقین به وضوء سابق است، اصلا جمله انشائیه در اینجا عرفی نیست، آنی که محقق نائینی می گوید که اصلا عرفی نیست که گفت فانه علی یقین من وضوئه یعنی باید طبق یقینش عمل کند، آخر این چه معنایی است، مثل اینکه بگوید زید قائم یعنی باید بایستد، این عرفی نیست، حالا اینها را بعد بیشتر توضیح می دهیم.

پس جمله فانه علی یقین من وضوئه بخواهد خودش جزاء باشد اگر حرف محقق اصفهانی را بزنید یعنی بگوئید إخبار، که گفتیم یقین به وضوء سابق که مترتب نیست بر عدم یقین به نوم، جزاء باید مترتب باشد بر شرط ولو ترتبا اثباتیا.

اگر هم می گوئید انشاء، آنی که نائینی فرمود گفت انشاء وجوب عمل طبق یقین سابق، که وقتی می گویند تو یقین داری به وضوءت معنایش این باشد که تو باید طبق یقین عمل کنی، مثل اینکه بگویند انت قائم یعنی تو باید بایستی، اینکه اصلا عرفی نیست.

آنی هم که منتقی و آقای سیستانی گفتند آن هم سیأتی که عرفیت ندارد که من ادعاء می کنم که تو یقین داری به وضوء فعلا، این را بعدا بیشتر باید بحث کنیم، چون آقای سیستانی و در منتقی الاصول فرموده اند که اصلا عرفی همین است، که سیأتی که این عرفی نیست.

بعد که گفته شده حالا که متعین شد احتمال اول که جزاء محذوف است و اقیمت العلة مقامه، فانه علی یقین من وضوئه این می شود که: ان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء لانه کان علی یقین من وضوئه فشک و لاینقض الیقین بالشک ابدا، حالا که این مقدمه ثابت شد نتیجه گرفته می شود که علت معمم است، العلة تعمم، مخصوصا اگر علت موافق با ارتکاز باشد، صاحب کفایه و آقای خوئی فرموده اند این علت هم علت مطابق با ارتکاز عقلاء است.

تأمل بفرمائید که از اینجا یک اشکالی شروع می شود هم به صاحب کفایه و هم به آقای خوئی که گفته اند چون این علت موافق با ارتکاز است، علت موافق با ارتکاز مقتضی تعمیم به جمیع موارد ارتکاز است، در حالی که قبلا گفته اند استصحاب مطابق با ارتکاز عقلاء نیست، تأمل بفرمائید انشاء الله تا روز شنبه.

1. - كما في البحوث جلد 6 ص 34 [↑](#footnote-ref-1)